

نگاهی به مقاله دین بعدی از حیات معنوی انسان

محمد صادقیان واحد کمک آموزشی

چکیده: اینکه دین عنصری خلاق از روح آدمی یا عیطة وحی الهی است و یا اینکه حاصل شرایط متغیر روانی و اجتماعی بشر است و یا کیفیتی ماندگار از روح آدمی، در هر دو دیدگاه دین را همان نسبت و پیوند آدمی با موجودات الهی می شناساند. دین وجهی از روح بشر است و یک کارکرد خاص از حیات معنوی انسان نیست. بلکه عمق و ژرفای همه کارکردهای آن است. دین در اخلاقیات همان جدیت بی چون و چرای حکم اخلاقی، در معرفت شناسی همان اشتیاق پرشور برای درک واقعیت غایی و در زیباشناسی، شوق بی پایان برای بیان معنای غایی است. دین و دنیا و امدار یکدیگرند که هستی جداگانه هر یک نشان از هستی اضطراری آن دو است.

کلید واژه: دین، فلسفه دین، معرفت شناسی، زیباشناسی، انسان شناسی، حیات معنوی، رابطه دین و دنیا.

چون سخن از دینبه میان آید از دو سو پرسش مطرح می شود. عده ای از متألهان مسیحی می پرسند؛ آیا غرض از دین عنصری خلاق از روح آدمی است یا اینکه دین عیطة وحی الهی است؟ که اگر دین را وجهی از حیات معنوی آدمی بدانیم متألهان روی می گردانند. پرسش دوم از جانب دانشمندان غیر مذهبی است که آیا دین حاصل شرایط متغیر روانی و اجتماعی بشر است یا کیفیتی ماندگار از روح آدمی است؟ که اگر دین را جنبه ای واجب از حیات معنوی انسان بدانیم اینان نیز مانند متألهان روی می گردانند. این امر گواه دوگانگی شخصیت در خودآگاهی جمعی ماست. دلیل متألهان که با تلقی دین به عنوان عنصری از حیات معنوی

انسان مخالفند این است که دین را برآمده از درون آدمی ندانسته، موهبتی بیرونی می‌دانند که حتی شاید علیه او باشد. در چنین نگرشی انسان از برقراری پیوند با خدا عاجز است مگر اینکه خود خداوند بخواهد با او ارتباط برقرار کند. دین آفریده روح بشر نیست بلکه موهبتی از جانب روح الهی است و خلاقیت روح بشر در واقع نسبت به خود و جهان خود و در برابر خدا صرفاً موجود پذیراست.

اما در نقطه مقابل دانشمندان علوم روان‌شناسی، انسان‌شناسی و تاریخ، بر تشتت و گوناگونی پایان‌پذیر آراء و اعمال دینی، خصیصه اساطیری همه مفاهیم دینی و وجود اشکال متفاوت باورهای غیردینی در افراد و جماعات، انگشت گذاشته، می‌گویند: دین ویژه مرحله‌ای خاص (مرحله اساطیری) از تحول بشری است نه مربوط به عصر تفوق علم. دین خصیصه ذاتی انسان نیست بلکه آفریده ناپایدار روح آدمی است.

نقطه اشتراک این دو استدلال متضاد این است که هر دو دین را به مثابه نسبت و پیوند آدمی با موجودات الهی تعریف می‌کنند؛ که متألّهین وجودش را تصدیق و نقادان دانشمند رد می‌نمایند. لیکن همین برداشت از دین است که فهم دین را محال می‌سازد. زیرا بحث از وجود یا عدم خدا ما را به خدا نمی‌رساند خدایی که بتوان در باب وجود یا عدمش مجادله کرد چیزی است از چیزهای موجود در عالم اشیاء البته این پرسش به جااست که آیا چنین چیزی موجود است لیکن این پاسخ هم همان قدر بجا است که چنین چیزی موجود نیست. مخالفین دین با نفی او خدمتی بسزا در حقش انجام داده اند، زیرا دین را واداشته اند تا در معنی لفظ عظیم خداوند بار دیگر تأمل و تدقیق کنند.

در مقابل، بسیاری از متألّهین این خطا را مرتکب شده‌اند که پس از اثبات وجود برینی به نام خدا، خود را تنها کسی می‌دانند که وحی را و انکشاف موثق او را دریافته‌اند. اینان اولین قدم را برای آغاز راه الحاد برمی‌دارند، زیرا لاجرم با این حکم عناد و سرکشی کسانی را برمی‌انگیزند که باید به امر دین متألّهان، خود را مطیع و منقاد و ثاقت این خبر بسازند. ما در برابر دو گروه از نقادان می‌گوییم که دین وجهی از روح بشر است و منظور ما این است که اگر از نظر گاهی همان نظرگاهی است که می‌توان از آن به ژرفای حیات معنوی انسان نگریم.

دین یک کارکرد خاص از حیات معنوی انسان نیست بلکه عمق و ژرفای همه کارکردهای حیات معنوی بشر همچون خویشاوندی مسکین، موظف به خدمت به آن کارکرد است اما آن زمان که دعاوی خاص خود را بازگوید، یا ندایش را خاموش می‌کنند یا چون چیزی زائد و یا تهدیدی برای آن کارکرد معنوی، بیرونش می‌رانند.

کارکردهایی همچون اخلاق، معرفت . زیباشناختی از این جمله‌اند. برخی افراد نیز از آن جهت که سرتاسر عرصه حیات معنوی بشر اشغال گشته و برای دین جایگاه خاصی باقی نمانده است آن را با چیزی همراه می‌کنند که با هر فعل و هر کارکرد حیات معنوی همراه است و آن «احساس» می‌باشد. این تبعیدگاه اگرچه تشبث عقلی بشر را تهدید نمی‌کند لیکن جدیت و حقیقت و معنای غایی خود را از دست می‌دهد. حقیقت امر این چنین است که دین بی‌مأوی است و بدون منزلگاه. زیرا بی‌نیاز به مأوی است. مأوی او در حقیقت همان ژرفای همه کارکردهای حیات معنوی بشر است. او وجه ژرف کلیت روح بشر است. در این اصطلاح ژرفا همان امر غایی، لایتناهی و نامشروطی است که وجه دین به آن دلالت می‌کند. دین در معنای اعم و اصیل خود همان مسئله غایی یا غیات نهایی است که در تمام کارکردهای خلاق روح بشر متجلی است. از این رو اگر کسی به بهانه نقش اخلاقی روح بشر منکر دین شود یا در حوزه معرفتی به بهانه کارکرد معرفتی روح بشر دین را منکر شود و یا در حیطة زیباشناختی با تمسک به نقش زیباشناختی روح بشر به نفی دین پردازد در حقیقت دین را به نام دین نفی کرده است. زیرا دین در اخلاقیات همان جدیت بی‌چون و چرای حکم اخلاقی است و در معرفت شناسی همان اشتیاق پرشور برای درک واقعیت غایی است و در زیبا شناسی همان اشتیاق بی‌پایان برای بیان معنای غایی است.

اما اینک این پرسش مطرح است که دین چه به عنوان «دین نهادی» و چه به عنوان «دین تقوایی شخصی» به چه معنی است و چرا بشر آن را همچون حوزه‌ای خاص در جوار حوزه‌های دیگر در اسطوره، منایک آئین نثار و فاصله نهادهای دینی بسط داده است؟ پاسخ آن است که به دلیل بیگانه شدن حیات معنوی بشر از اصل و ژرفای خویش، به قول یوحنا: «در اورشلیم آسمانی، عبادت‌گاهی نیست. آنجا همه چیز در خداوند و خداوند در

همه چیز است. در آنجا هیچ ساحت دنیوی نیست از این رو هیچ ساحت دینی نیز در کار نیست».

دین هنگامی که در حیات معنوی بشر تبدیل به غایت می‌شود زنگار از چهره غبار گرفته بعد دنیوی حیات برمی‌گیرد و به انسان تجربه امر قدسی را عطا می‌کند. اما از طرفی هنگامی که دین به تحقیر دنیا می‌زند و از اساطیر و آموزه‌ها و مناسک و احکام خود اموری غایی می‌سازد و کسانی را که گردن نهند آزار می‌دهد واکنش‌های تند جهان دنیوی را علیه خود برمی‌انگیزد. واکنشی که عواقب بدی برای ساحت دنیوی و دینی دربردارد. زیرا این دو باید آگاه باشند که هستی جداگانه هر یک نشان وضعیت و هستی اضطراری آن دو است و وجود هر دو - یعنی دین (به معنای اخص) و دنیا - در دین به معنای اعم و در تجربه مسأله غایی ریشه دارد. اگر چنین دریافتی از دین درک شود خصومت میان دین و دنیا رفع خواهد شد. دین جایگاه خود را در حیات معنوی بشر یعنی در ژرفای آن باز می‌یابد و از آنجا همه نقش‌ها و کارکردهای روح بشر و معنای غائی نیروی داور و شجاعت آفرینش را ارزانی می‌کند.